

نفس، «باکوشش اولیه» و «بکره‌ریز» از مجموعه فصل «ان» و «همراه آنگهای باهام» «علمایان» «دار» و «ساز نمونه من» از مجموعه «همراه آنگهای باهام» هر چند در زیبایی و قدرت و گسترش طبعی تصویر متفاوت است اما اکثر آنگهای از همان موقعیت روستاییان در آینده شباهت اندک انسان‌های فزونی را می‌داند مفسر به فرانی، و پانده و... که از ستم زندگی، جز مرگ پناهی نمی‌یابد که همه دغدغه‌شان گران زندگی است که زنده بودن برایشان خوشی عظیم است که به شام رساندن روز خوش را قبضی عظیم می‌شمارند... در هراس‌اند و هراس‌شان از «گره سون» «بیمار بودن»، «هی خنجان بودن»، «پدل به هراس از بودن» شده است و تا آن خواب بزرگ فرارند و همه چیز را در شولای تاریک خویش بپسند که دامن سرگهای کوچک می‌گریزند...

درویشیان، در تصویر آدمی گرفتار در چنین موقعیتی در داستان نویسی ایران یک نمونه است. تعابیری که از رابطه‌ی انسان - نان در دو داستان «خانه ماه» و «س» آفریده چنان غنی و چنان پرمعنادند که از سدان‌ها می‌توان رهن‌شاسی اهل اول و لایت را از «تفارت» تا «تفارت» استوار شده تا استوارکنند. نوشتن بعد از ساقان هدایت هیچ نویسنده‌ای را جز درویشیان نمی‌توانم که چنین به اصاق هستی دردمند اجتماعی ما راه برده باشد.^(۴)

در داستان‌های «شهری» این مجموعه - داستان‌هایی که نامشان آورده شد - چنان که گفته‌ام عناصر داستان‌های «روستایی» از این «ولایت» حاضراند تا سرک قبر گری، و دقیقاً با همان نقش^(۵)

این داستان‌ها مثلثی شهر و روستا را در چشم‌اندازی وسیع براب خوانند می‌گستراند این داستان‌ها اما هم یک دست نیستند و بعضی‌شان گرفتار کاستی‌های تکنیکی‌اند.^(۶) همین کاستی‌های تکنیکی، در داستان‌های گزین شده از مجموعه «قصه‌های بدنه هم - مجموعه‌ای که گویا هرگز روی نشر به خود ندیده باشد. هنوز دیده می‌شود و دروغ است که ضعف‌هایی چنین کوچک به کار بزرگ درویشیان لبسته زیند تجربه‌های او، نه از نوع تأملات لوکی شستیز کار و نه از سنخ الهامات شبتانی است. درویشیان در مقام نویسنده این بخت بلند را داشته است که شاهد یکی از پرافت و خیزترین مراحل تلاش مردمی برای رهایی از ستم بوده خود هم در آن تلاش شرکت کرده و تجاریه‌ی ستمپسازان آن فراهم آورده است تجربه‌های او به قیمت

زندگی و محسرت و درد توده‌های عظیمی از مردم این سرزمین به دست آمده هم آنان که غارت‌شان کرده‌اند به صلابت‌شان کشیدند تجربه‌های او جوهر استعاره و استبدادند باید فریادشان را بنیادند او از هیچ خود ندید پارانیشی هنریشان کوکاه نکند بازی با تکنیکه تکنیک برای تکنیکه یا انبیا برای ادبیات، اصلاً منظور من نیست منظور «نیش‌زدن بر هزاران تنگ کلام در جستجوی کلمه‌ای بگانه» است.^(۷)

داستان‌هایی که نمی‌توانیم «میرزا حسینعلی» «صام حیدر» «ملاقات» «گزارش شماره یک» «جبری روزانه» «کیسه» «دفتر» که درخیمان مهربان

● درویشیان در مقام نویسنده، این بخت بلند را داشته است که شاهد یکی از پرافت و خیزترین مراحل تلاش مردمی برای رهایی از ستم بوده خود هم در آن تلاش شرکت کرده، و تجاریه‌های ستمپسازان فراهم آورده است. تجربه‌های او، به قیمت زندگی و محسرت و درد توده‌های عظیمی از مردم این سرزمین به دست آمده هم آنان که غارت‌شان کرده‌اند و به صلابت‌شان کشیدند.

می‌شوند که همه از مجموعه «قصه‌های بدنه» انتخاب شده‌اند در مجموعه حاضر در کل آثار درویشیان، و در ادبیات معاصر ایران اهمیت خاص دارند و از آن سبب به سهولتند که در «ادبیات زنگان» ما بعضی‌شان جای برجسته داشته باشند اما پیش از آن باید شکل بی‌پایه‌ی خود را پیدا کنند به خصوص انگشت تأکید را بر ادبیات زنگان می‌گذارم، راهی که بزرگ علوی با «هفتاد و هفت» و «هفتاد و هشتاد» گشود اما اگرچه زنگان به منزله‌ی یکی از اساسی‌ترین اهرم‌های سرکوب در قلع و قمع حرکت‌های حقیقی‌ها در جامعه‌ی ما به وسعت به کار گرفته شده است و باید ادبیات زنگان ما هر چه پراکنده‌تر باشد، ولی آن راه گشوده به سبب چند کوه‌رو مانده است.

از این دو بخش داستان‌های کتاب به همین شتاب می‌گذرم تا به داستان‌های مجموعه «درویش» و سپس داستان بسیار مهم «دار» برسیم. «درویش» مجموعه‌ای داستانی است که بیست و چند سال پس از «فرز این ولایت» منتشر شده و تا این لحظه آخرین مجموعه‌ی منتشر شده از درویشیان است. داستان‌های «خانه‌ی کوچک نمده»، «بفرینه» «نان و نمک برای برطالوس»، «درویش»، «شبح» و «این لحظه» هم از همین مجموعه انتخاب شده‌اند که این کاش «نان و نمک برای برطالوس» جای خود را با «ریکه راه مهنای» داده بود که داستانی بسیار برفرت است - تقریباً همه‌ی داستان‌های اخراجی، تحولی را در

درویشیان نشان می‌دهند این تحول را باید خوش‌آمد گفت اما بدون ورود در جزئیات امر، از یادآوری نکستای ناگزیر بود اگرچه باید گوشید و گوشید و از گالیک‌ترین شکل هر قصه‌ای را یافته اگرچه باید در جستجوی کلمه‌ای بر هزاران تنگ کلام تیشه زد و تیشه زد اما به عمده شدن شکل و نوآوری در آن نباید تسلیم شد بر این داستان‌ها، پنهان و آشکار، قضای سکن و هم‌آلود، آنگ‌های میان واقعیت و توهم حاکم است که در بعضی از داستان‌ها مثل «درویش» «این لحظه» «شبح» و «منزله‌ی ابراز بیان» به کار گرفته شده و در برخی دیگر مانند «بفرینه» و «خانه‌ی کوچک نمده» این سنگینی و وهم‌آلودی در فات حادثه‌ی داستان ریشه کرده است.

داستان «درویش» در مجموعه‌ی آثار درویشیان شاید داستانی کلیدی باشد «درویش» نخست برده‌ی کشتار هشت ساز سیاسی را در قضای به غایت پرتابنده و هراس‌آلود «جدوی» که پسری شاهد آن است بالا می‌برد همه‌ی عوامل داستان شکرده‌ای بسیار، جای‌جایی زاویه‌ی دید و درم شدن آن را ضایع کل تا زاویه‌ی دید عینی - همه و همه به مهارت تمام در خلق فضای آکنده از قدرت‌گویی کرده بدوی پر تنش و تابناک به کار گرفته شده‌اند.

این داستان در عین آن که داستانی رایج‌ترین است، ضمن تصویر واقعیتی از وقایع روزگار، با بهره‌گرفتن درست از عناصر واقعیت، محدوده و محدودیت آن «واقعیه» را در می‌نوردد چنان‌که کشتار در نر‌ار را تا سطح تاریخ کشتار - یا کشتار تاریخی - همه‌ی کسانی ارتقا می‌دهد که در راه افزون قاتل بر «نان بهره‌ی سفرهای بی‌برکت» کوشیدند.

سرک در مشاهده «واقعیه» بی‌خوشن است اما وقتی هم به خود می‌آید آن چه که دیده دیگر ره‌ایش نمی‌کند از آن پس سرمشق استاد خویش را راه می‌کند و آن چه که «فایه» رقم می‌زند و خاستادش هم، درشتی یا شکیب خوین او را که به دست می‌گیرد سرمشق خود را کتاری می‌نهد و همان را می‌نویسد که سرک نوشته است

«درویش» داستان «هنر» به روایت درویشیان است. به همین سبب هم داستانی کلیدی در کل آثار اوست. چیزی همانند قطع نامه‌ی نویسنده‌ی اوست «این من نیستم که چنین می‌نویسم» این دنیا من است که چنین نوشتم می‌شود و او از میان داستانی چنین پراهمیت بسیار خوب درآمده است.

پیداست که با گزارش «واقعیه» هرگز نمی‌توان چنین تا دور دست رفت. نویسنده توانست است قضای چنان می‌فرار خلق کند که از «واقعیه» به سیاحت و آزمون آتش فراگشاید بدون آسیب‌پذیری واقعیت و خیال. سرهای «واقعیه» را نوسه می‌دهد اما نکته آن جاست که در این گسترش، خیال بر واقعیت غلبه نکند و آن را یک سوره تپاه سازد. در گره‌گاه این دو، غلبه باید با عنصر واقعیت باشد و از چنین گره‌گاهی پای به قلمرو خیال گذاشت خود در این زمینه در همین داستان اسنادانه عمل شده است.

پس از شلیک هشت تیر خلاص و «بابان» «واقعیه» می‌خواهیم «باران ایستاد» و مع نشسته، سرک به خود آمد... حالا نویسنده «واقعیه» گسترش یافته را بار دیگر گسترش می‌دهد مع پیشین این گسترش را از راه ایجاد فضای وهم‌آلود و با گشودن غرچه بر نیروهای کور طبیعی و اجتماعی و به حلقه‌ی رساندن نقش عوامل آمده است نویسنده با پیوند مجدد «واقعیه» گسترش یافته به خیال، مع بی‌عقوبت تا غایت هنرمندی ایجاد می‌کند و این بار به درستی عنصری تاریخی - اسطوره‌ای [= «سیاحت»] را به جای عوامل پیشین می‌نشانده و رفت و برگشتی میان تمدن و بنویت محض، که «سیاحت» (اندر داستان «تلاش‌آوایش») نقطه‌ی پای [بگشت آن است - یعنی از بنویت به اسطوره] به تاریخ سفری در برون و درون سیاحت اینک آن عنصری است که باید مرزهای

